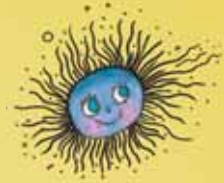


خردسالان

دوست



سال هفتم
شماره ۴۵۲ ، شنبه
۱۶ مهر ماه ۱۳۹۰
۵۰۰ تومان



دوست

خردسالان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران-خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۶، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۳ با من بیا ...

۴ خانه‌ی بخت

۷ نقاشی

۸ فرشته‌ها

۱۰ من مامان تو هستم

۱۲ گول اسم را نخور

۱۶ بازی

۱۷ جدول

۱۸ ستاره

۲۰ غذای خوش مزه

۲۲ قصه‌ی حیوانات

۲۴ کاردستی

۲۵ فرم اشتراک

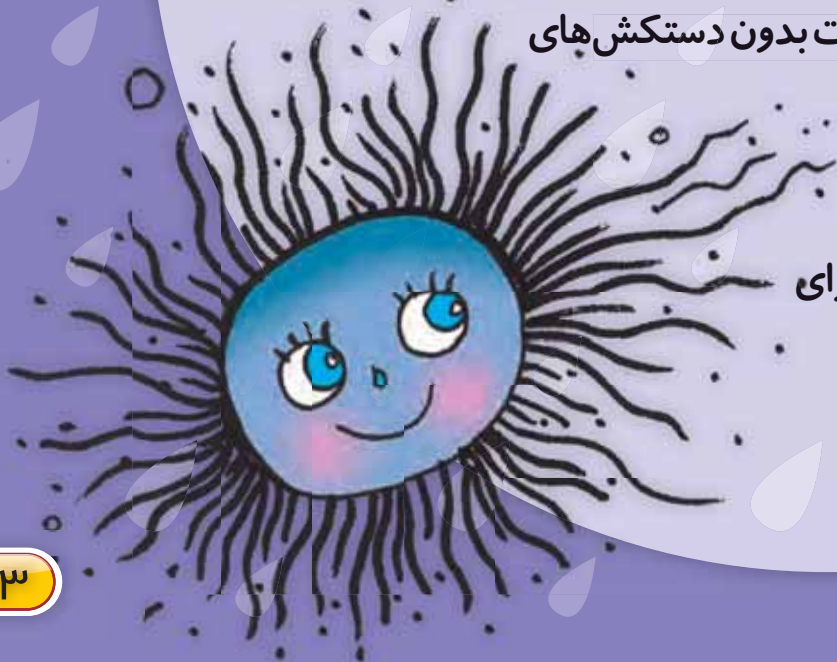
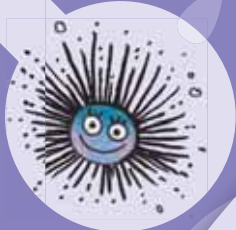
۲۷ ترانه‌ها

بامریه‌ها

دوست من سلام.

من یک خارتن هستم. به من توتیا هم می‌گویند. من در دریا‌های بزرگ زندگی می‌کنم. خارهای من بسیار تیز و بلند هستند و در آن‌ها سم خطرناکی قرار دارد. اگر خارهای من وارد بدن کسی بشوند، می‌شکنند و سم خارج می‌شود. برای همین هم کوسه‌ها و ماهی‌های بزرگ جرأت نمی‌کنند به من نزدیک شوند! غواص‌ها هم مرا خوب می‌شناسند و هیچ وقت بدون دستکش‌های مخصوص به من دست نمی‌زنند.

حالا که تو مرا شناختی و با من دوست شدی، مداد رنگی‌هایت را بردار و برای ورق زدن مجله با من بیا ...



خانه‌ی بخت

قناری روزی که عروس شد به شهر آمد. او زرد و کوچولو و قشنگ بود. هر کس او را می‌دید می‌گفت: «وای چه قناری قشنگی! چه پر و بال زردی! چه چهچه زیبایی!» و قناری قند توی دلش آب می‌شد. خانه‌ی بخت قناری، یک قفس بود روی یک ایوان نزدیک یک خیابان. عروس خانم و جفتش صبح تا غروب برای هم چهچه می‌زدند و آواز می‌خواندند. آن‌ها خوش حال بودند. تاروزی که جفت قناری، آهه، آهه... سرفه کرد و دیگر نتوانست آواز بخواند. عروس خانم بیش‌تر از همیشه چهچه زد و آواز خواند تا دل جفتش را شاد کند. اما خیلی زود سرفه‌ها به سراغ او هم آمدند. و چهچه قناری‌ها، لا به لای دود ماشین‌ها قان قان موتورها و صدای آژیرها، تمام شد. قناری‌ها ساکت و آرام گوشه‌ی قفس نشستند و ارزن‌ها را شمردند، صبح تا غروب ارزن می‌شمردند تا روز به شب برسد. شب می‌خوابیدند و روز دوباره ارزن‌ها



♦ مرجان کشاورزی آزاد



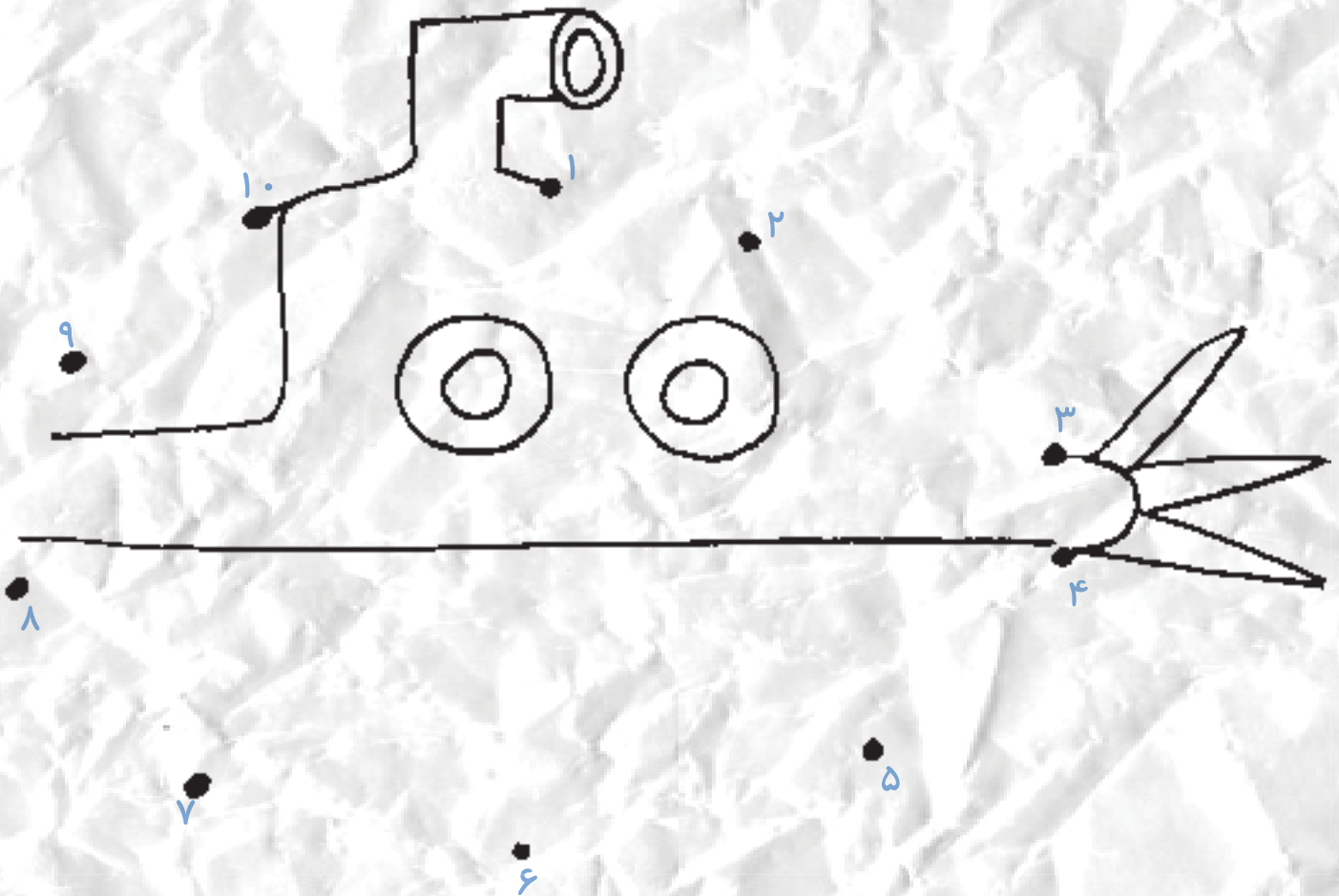




را می‌شمردند. یک روز اتفاق عجیبی افتاد، یک نفر به ایوان آمد و گفت: «وای! چه کلاغ‌های ریزه میزه ای!» قناری با شنیدن این حرف به جفتش نگاه کرد. پر و بال او سیاه سیاه شده بود. به خودش نگاه کرد. سیاه سیاه بود. قناری کنار جفتش نشست و چشم‌هایش را بست. همان یک نفر گفت: «ای وای! الان این کلاغ‌ها می‌میرند!» بعد در قفس را باز کرد و گفت: «از این جا بروید، زود بروید تا نمردید!» کلاغ‌ها... نه قناری‌ها، از بوق‌ها گذشتند، از دود ها گذشتند. رفتند و رفتند و خانه بختشان را بالای یک درخت سبز درست کردند. جایی که صدای چهچه شان و رنگ پر و بالشان قند توی دلشان آب می‌کرد!



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها



می‌خواستم برای دایی عباس یک نقاشی بکشم و با مدادرنگی‌هایم آن را رنگ کنم. نقاشی من یک ماشین مسابقه بود. چرخ ماشین را کج کشیدم و با پاک کن آن را پاک کردم، دوباره کشیدم. باز هم کج شد. خواستم دوباره آن را پاک کنم که کاغذ سوراخ شد. ورق را پاره کردم تا روی یک کاغذ جدید نقاشی کنم، دایی عباس ورق پاره شده را برداشت و گفت: «می‌دانی برای این که یک کاغذ سفید درست شود، چه قدر زحمت کشیده شده است؟ و تو آن را به این راحتی پاره کردی. توجه و دقت در هر کاری باعث می‌شود که کم‌تر اشتباه کنیم.» گفتم: «من نمی‌خواستم کاغذ را پاره کنم ولی کاغذم سوراخ شده بود.» دایی عباس گفت: «یک روز یکی از دوستان امام برای ایشان یادداشت کوتاهی نوشته بود. امام زیر یادداشت دوستشان نوشتند: «این یادداشت یک خطی را می‌توانستی در کاغذ کوچک‌تری بنویسی!»

من نقاشی‌ام را با دقت کشیدم تا حتی یک برگ کاغذ را هم هدر ندهم.





من مامان تو هستم

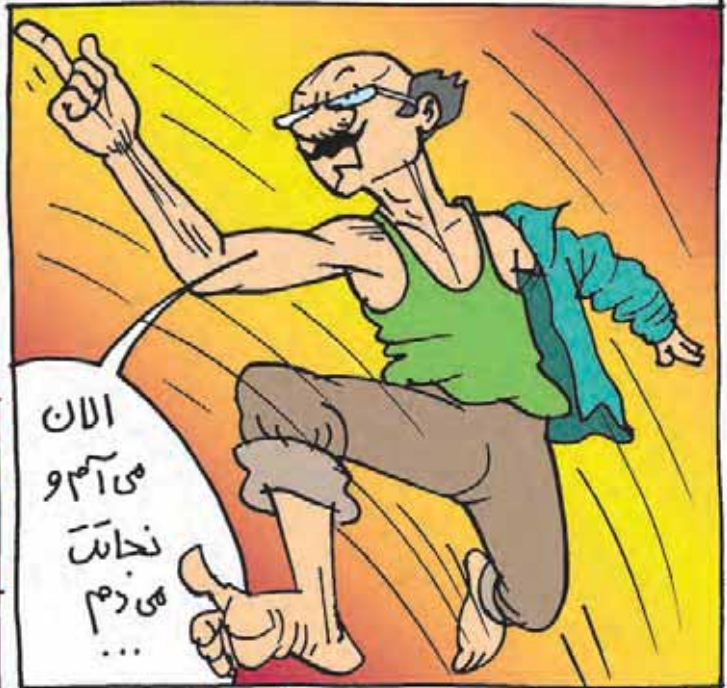
عروسک قشنگم
من مامان تو هستم
شب شده، وقت خوابه
بخواب به روی دستم

♦ شکوه قاسم نیا

ناز می کنم موهاتو
برات لالا می خونم
کنار تو، دخترم
تا صبح بیدار می مونم

دلم می خواد که باشی
همیشه سالم و شاد
یادت باشه عزیزم
دوستت دارم من، زیاد







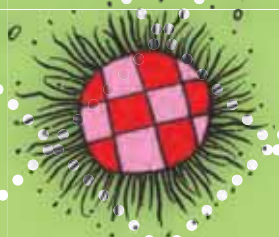
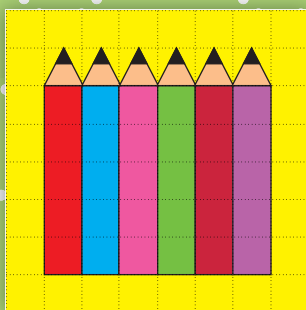




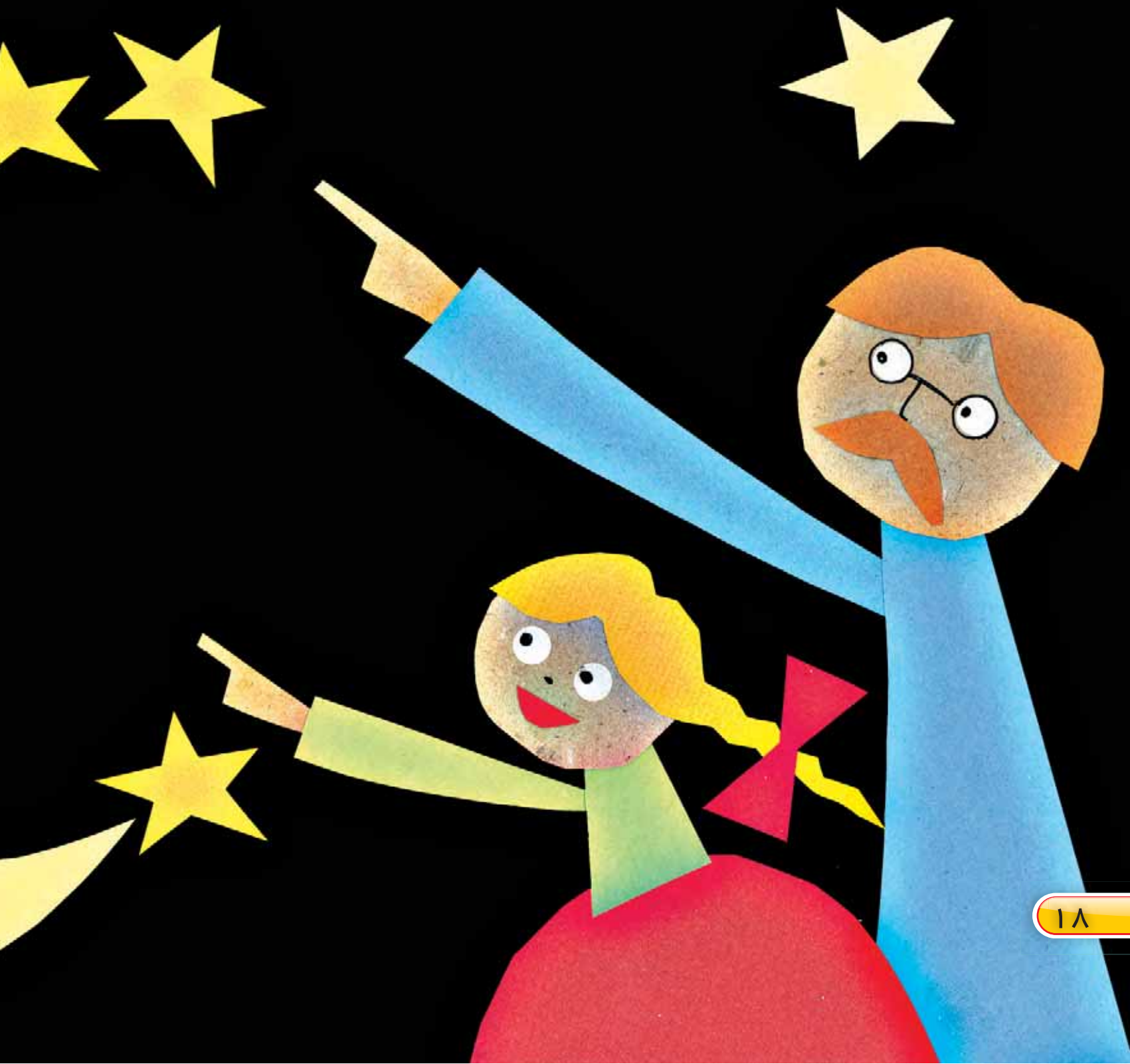


در این جدول، سه شکل در هر ردیف تکرار شده است.
شکل ها را پیدا کن و روی آن ها را خط بکش.



جدول را کامل و رنگ کن.



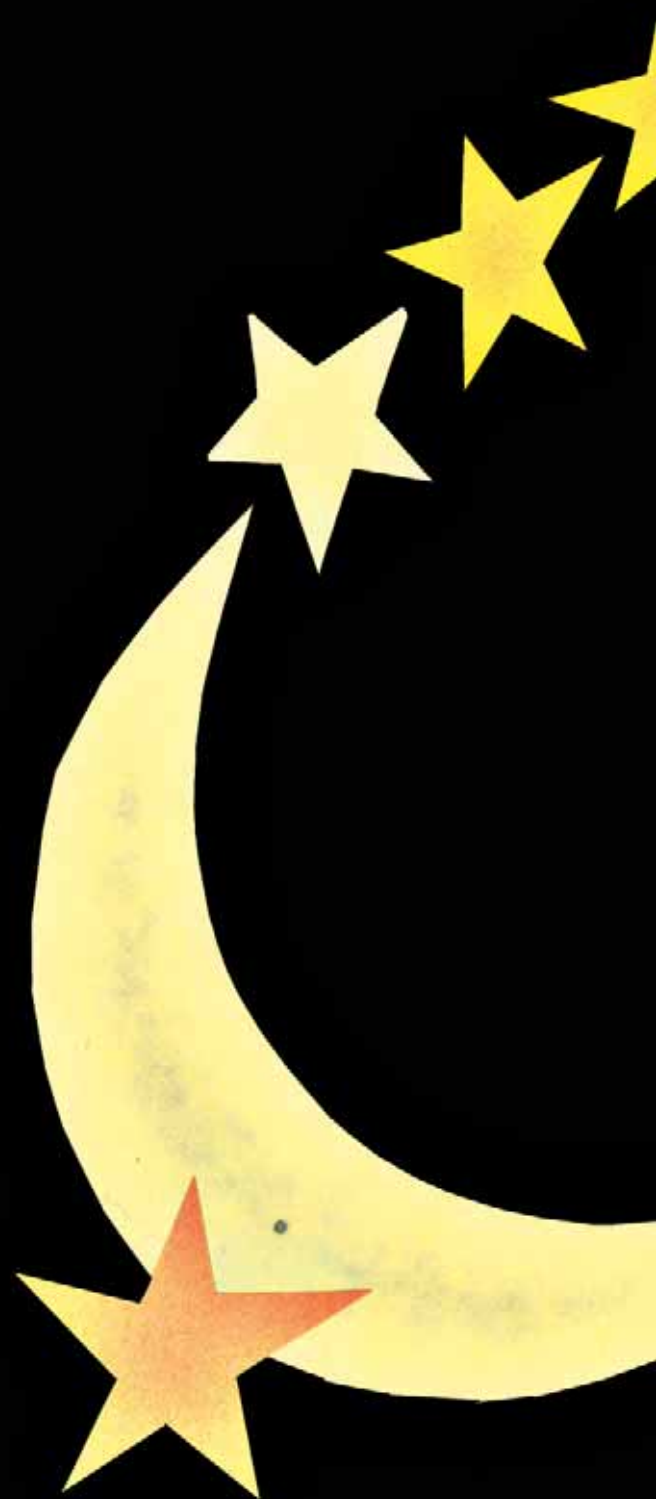


ستاره

دیروز ستاره‌ی روی سنجاق سرم، افتاد و گم شد.

بابا گفت: «شاید رفته آسمان پیش ستاره‌های دیگر!»

به آسمان نگاه کردم. پر از ستاره بود. من و بابا، در آسمان دنبال ستاره‌ی سنجاق سرم گشتیم و آن را پیدا کردیم. او خوش حال بود و با ستاره‌های دیگر بازی می‌کرد.





علف



بچه روباه



مگس



قورباغه



فندق



اسب

غذای خوش مزه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز  تصمیم گرفت برای اولین بار خودش به شکار برود و یک غذای خوش مزه پیدا

کند. او رفت و رسید به سنجاب،  به سنجاب گفت: «تو غذای خوش مزه ای هستی؟ می خواهم

تو را بخورم!» سنجاب خندید و گفت: «من مزه ی  می دهم بیا این  را بخور، اگر آن را

دوست داشتی مرا هم بخور!» ،  را گذاشت توی دهانش، اما  سفت بود، 

گفت: «نه نه تو خیلی سفتی تو را نمی خورم.»  رفت و رسید به ، به او گفت: «تو غذای

خوش مزه ای هستی؟  گفت: «می خواهی مرا بخوری؟»  گفت: «بله!»  گفت:»

من مزه ی  می دهم اول یک  بخور اگر دوست داشتی بعد مرا بخور!»  گفت:»

نه نه نه من  دوست ندارم.»  از آن جا رفت. در راه  را دید که مشغول 

خوردن بود.  به  گفت: «تو غذای خوش مزه ای هستی؟» می خواهم تو را شکار کنم

و بخورم!»  خندید و گفت: «من مزه ی  می دهم! بیا کمی  بخور اگه دوست

داشتی مرا هم بخور!»  کمی  توی دهانش گذاشت و گفت: «نه نه  خیلی تلخ

است! من  دوست ندارم!»  با عجله به خانه برگشت و تصمیم گرفت تا فردا دوباره

برای شکار برود شاید غذایی پیدا کند که مثل سنجاب سفت نباشد، مثل ، مزه ی 

ندهد و مثل  تلخ نباشد!

قصه حیوانات



یک روز وقتی که گورخر مشغول علف خوردن بود ...

۱



شیر بزرگی به او حمله کرد.

۲



گورخر با تمام قدرت به شیر لگد زد.

۳



دوستانش با نگرانی آن‌ها را تماشا می‌کردند.

۴



اما گورخر شجاع توانست از دست او فرار کند!



شیر خیلی بزرگ و قوی بود.



و این هم قیافه‌ی یک گورخر برنده!



این هم قیافه‌ی یک شیر شکست خورده!



کار دستی



شکل‌ها را قیچی کن.
هر لباسی که دوست داری به عروسک بپوشان!



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۹۰

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:

هر نسخه ۲۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:

هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلخ ۰۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) در میان بگذارید.

فرم اشتراک



نام

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



نزدیکها

سلام به پاییز، سلام
درخت برگ ریز، سلام
رقص گل و برگ و باد
برگهای پاییز سلام

خش خش برگه، بله
رنگ و وارنگه، بله
هوهوی باد رو بین
خیلی قشنگه، بله

قصه‌ی پاییز، خوبه
چه فصل نازی، ببه به
پاییز رو من دوست دارم
مدرسه بازی، ببه به



مصطفی رحماندوست

